

«زین الدین بن علی بن احمد بن جمال الدین جبعی عاملی»، معروف به شهید ثانی (966-911 ق)، یکی از دانشمندان و مجتهدان بزرگ امامیه بود. در ماه شوال سال 911 در جبج لبنان متولد شد و تا هنگامه وفات پدرش نور الدین علی در 925، نزد او فقه و عربی آموخت. بعد از آن به میس رفت و بیش از هفت سال نزد شوهر خاله‌اش علی بن عبدالعالی میسی به فراگیری فقه پرداخت. سپس به کرک نوح رفت و اصول و نحو را در پیشگاه سید بدر الدین حسن بن جعفر اعرجی کرکی آموزش دید. دو بار به دمشق رفت و از محمد بن مکی دمشقی، طب، هیئت و فلسفه، و نزد شمس الدین محمد بن علی بن محمد بن طولون حنفی، صحیحین را فرا گرفت.

در سال 942 وارد مصر شد و نزد بسیاری از علمای اهل سنت علم آموخته، احاطه وسیعی به فقه، حدیث و تفسیر مذاهب مختلف اسلامی پیدا کرد. بعد از آن حج گزارد و در سال 944 به جبج بازگشت. سپس به روم سفر کرد و در سال 952 وارد استانبول شد. مدتی در مدرسه نوریه بعلبک مذاهب خمس را تدریس کرده و برای هر گروه به مذهب خودش فتوا می‌داد. سرانجام به جبج بازگشت و به تدریس، تألیف و قضاوت پرداخت. (سبحانی، 106/10 - 105) موقعیت و جایگاه شهید در بین مردم و شناخته شدن او به مذهب اهل بیت، حسادت‌ها و دشمنی‌هایی را علیه او برانگیخت تا اینکه سرانجام در قسطنطنیه به سال 966، به جرم تشییع، شربت شهادت نوشید. (حائری، 297/3) او را به وثاقت، علم، فضل، زهد، عبادت و ورع ستوده‌اند و حُسن و کمال او را بیش از آن دانسته‌اند که به شماره درآید. (خویی، 385/8)

### اساتید و شاگردان شهید ثانی

شهید ثانی از خرمن دانش کسانی چون پدرش علامه نور الدین علی بن احمد (م 925)، علامه شیخ علی بن عبد العالی میسی (م 938)، سید حسن بن سید جعفر حسینی عاملی کرکی (م 933)، شمس الدین محمد بن مکی عاملی شامی (م 938)، شیخ ابوالحسن بکری از علمای مصر (م 953)، شیخ ناصر الدین لقانی مالکی، شیخ



شمس الدین محمد ابی النحاس<sup>1</sup> و شیخ عبدالحمید سمهودی (شهید ثانی، مسالک الأفهام، / 31-30) خوشه چید و شاگردانی پرورید همچون شیخ حسین بن عبد الصمد، پدر شیخ بهایی (م 984)، شیخ علی بن زهره جبعی، شیخ محمد بن حسین حرّ عاملی مشغری؛ جدّ صاحب وسائل و پدر زن شهید، سید نور الدین بن سید فخر الدین عبدالحمید کرکی، سید علی بن حسین بن ابی الحسن عاملی جبعی؛ پدر صاحب مدارک، سید علی بن سید حسین صائغ عاملی و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی، که رساله‌ای در زندگینامه شهید ثانی نگاشته است. (همان، / 34-33)

### آثار شهید ثانی

از مهم‌ترین تصنیفات شهید ثانی می‌توان از این موارد نام برد:

- 1- *روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان* که شرحی مزجی بر *إرشاد علامه حلی* و نخستین تألیف شهید است.
- 2- *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*؛ شرحی است بر *لمعه شهید اول*؛ محمد بن مکی عاملی (م 786).
- 3- *مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام*
- 4- *تمهید القواعد الأصولیة و العربیة لتفریح الأحکام الشرعیة* که آن را در دو بخش تنظیم کرد: بخش اول بیانی است از صد قاعده اصولی و احکام متفرع از آن و بخش دوم به صد قاعده در زبان عربی می‌پردازد.
- 5- *منیة المرید فی آداب المفید و المستفید*؛ اثری است در اخلاق و مناسب برای طلاب علوم دینی، علما و قضات. شهید بعد از گزینش آن را *بغیة المرید مختصر منیة المرید* نام نهاد.
- 6- *مسکن الفؤاد فی فقد الأحبّة و الأولاد*؛ این کتاب که بعد از ابتلای شهید به فقدان فرزندانش به نگارش در آمده، انسان مصیبت زده را به صبر در برابر شدائد فرا می‌خواند. وی خلاصه این اثر را *مبرد الأكباد فی مختصر مسکن الفؤاد* نامید.

7- التنبیہات العلیة علی وظائف الصلاة القلبية؛ تألیفی است در اسرار و وظایف قلبی نماز.

8- المقاصد العلیة فی شرح الألفیة؛ شرحی است استدلالی بر ألفیه شهید.

9- الدرّایة؛ نامی است برای شرح بدایة الدرّایة که خود نگاشته بود.

10- حقائق الإیمان؛ اثری در عقاید و اصول دین.

11- الفوائد الملیة فی شرح النفلیة؛ شرحی است مزجی و مختصر بر النفلیة شهید

اول که به مستحبات نماز پرداخته. این اثر در ایران همراه با المقاصد العلیة منتشر شده. (همان، 42-40)

این موارد گزیده‌ای بود از تصنیفات و شرح و حاشیه‌های شهید بر کتب معروف. اما ذکر تمام آثار شهید و پردازش وافی به یکایک آنها در این مجال ممکن نیست.

### درباره مسالک الافهام

«مسالک الافهام إلى تنقیح شرائع الإسلام» شرحی است بر شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام اثر ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، مشهور به محقق حلی (م 676). شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه بیش از بیست شرح از آن را با عناوین خاص همچون مسالک، جواهر و مانند آن نام برده؛ حدود صد شرح از آن را با عنوان شرح الشرائع معرفی کرده و از دوازده حاشیه بر آن یاد می‌کند. اما مسالک الافهام، بزرگ‌ترین تصنیف شهید ثانی است. او در ابتدا تعلیقه‌ای بر شرایع نگاشت و بعدها با تکمیل مطالب، آن را به صورت شرحی مفصل ارائه کرد. (همان، 45) این کتاب چندین بار در ایران با چاپ سنگی منتشر شده و دارای نسخ خطی متعددی است. (همان، 47) چاپ منقحی از آن در «مؤسسه معارف اسلامی» قم و در پانزده مجلد همراه با زندگی نامه‌ای از شهید در مقدمه، به زیور طبع آراسته شده است.

مباحث فقهی مسالک در چهار بخش تنظیم شده:



بخش اول: عبادات؛ که به ده کتاب تقسیم می‌شود (همان، 4/1) و در رمضان سال 951 به اتمام رسیده است. (همان، 112/3)

بخش دوم: عقود؛ به پانزده کتاب منقسم شده (همان، 117/3) و در ربیع الثانی سال 963 به پایان رسیده. (همان، 4/9)

بخش سوم به ایقاعات پرداخته که خود یازده کتاب دارد (همان، 6/9) و در رمضان سال 963 نگارش آن به اتمام رسیده. (همان، 400/11)

و بالاخره بخش چهارم پیرامون احکام است با دوازده کتاب (همان، 402/11) که در ربیع الثانی سال 964 به سرانجام رسیده است. (532/15)

### اسباب نزول

حادثه‌ای را سبب نزول می‌نامند که آیه یا آیاتی در اخبار از آن یا برای تبیین حکمش در همان ایام وقوعش نازل شود. لذا سبب نزول واقعه‌ای است که در زمان رسول الله اتفاق افتاده، یا سؤالی است که از ایشان پرسیده شده و آیه یا آیاتی در بیان حکم آن نازل شده. اما مراد از اینکه گفتیم در ایام وقوع حادثه، زمان‌هایی است که آیاتی خبر دهنده از آن حادثه نازل می‌شوند؛ فرقی نمی‌کند که بلافاصله بعد از حادثه باشد یا به اقتضای حکمتی با تأخیر از آن حادثه. چه اینکه در ماجرای سؤال قریش از روح و اصحاب کهف چنین شد. (زرقانی، 82/1-81)

### تأثیر اسباب نزول در فهم و تفسیر قرآن

در فهم مراد هر سخنی شناخت جهات خارجی و قرائن، امری ضروری است؛ در مورد آیات قرآن کریم، اسباب نزول کمک زیادی به شناخت این قرائن می‌کند. همچنین اسباب نزول مقدمات ذهنی لازم را برای محقق فراهم می‌آورد تا خود را در فضای نزول وحی حس کرده، به فهم عمیق‌تری از آیات نائل شود؛ (مسعودی، 39، 41) چرا که ساختار و گونه تعبیر در آن دسته از نصوص قرآنی که با سبب نزول معینی در ارتباطند، متناسب با مقتضای آن سبب است. (حکیم، 39)

اما جایگاه روایات اسباب نزول در تفسیر قرآن چگونه است؟

بیاناتی که در شأن و سبب نزول آیات قرآن کریم آمده، چند قسم است: الف) بیاناتی که به صورت تاریخ است، نه روایتی از معصوم 7. مانند اینکه از ابن عباس نقل شود که این آیه در چنین زمینه‌ای نازل شده است. این گونه شأن نزولها مانند اقوال مفسران تنها زمینه ساز برداشت‌های تفسیری است و حجیتی ندارد؛ البته اگر در موردی اطمینان حاصل شود، مانند آنکه از قول ابن عباس طمأنینه پدید آید، خود آن وثوق و طمأنینه معتبر است، نه آنکه صرف تاریخ، اعتبار تعددی داشته باشد؛ بر خلاف حدیث معتبر که حجیت تعددی دارد، هر چند وثوق حاصل نشود.

ب) روایات فاقد سند صحیح و معتبر. این گونه شأن نزولها گرچه بر اثر احتمال صدور آن از معصومین : با کلام بشری متفاوت است و باید تکریم شود، اما از نصاب لازم در حجیت برخوردار نیست.

ج) شأن نزولهایی که به صورت روایت نقل شده و دارای سند صحیح و معتبر است. این گونه روایات در تبیین شأن و یا سبب نزول آیه حجیت دارد، ولی همان گونه که روایات تطبیقی شمول و گستره معنای آیه را محدود نمی‌کند، روایات شأن نزول نیز بیانگر مورد و مصداقی برای مفهوم کلی آیه است و هیچ گاه مورد یک عام یا مطلق، مخصص یا مقید آن نیست و این گونه روایات گرچه مایه کاهش عموم یا اطلاق نیست، لیکن رهگشای خوبی برای مفسر است تا آیه را به گونه‌ای تفسیر کند که با مورد خود هماهنگ و سازگار باشد. (جوادی آملی، 1/ 232-233)

### جایگاه اسباب نزول در مسالک الافهام

شهید ثانی در مسالک الافهام مستقلاً به علم اسباب نزول پرداخته، اما در مواردی از سبب نزولهای مذکور درباره آیات بهره گرفته است؛ گاهی در خلال برداشت‌های خود به آنها توجه کرده و گاهی در نقل و نقد نظرات دیگران به این اسباب اشاره می‌کند. او درباره آیات بقره/ 223 و 229، نساء/ 7، 11 و 128، احزاب/ 28-29 و 37، نور/ 6 و 8، طلاق/ 4 و مجادله/ 4-1 و سوره‌های معوذتین به ذکر مواردی از اسباب نزول پرداخته که در جای خود به هر کدام از آنها



می‌پردازیم. اما مطالب مذکور درباره اسباب نزول در این اثر، در چند محور قابل بررسی است:

### الف) عموم لفظ یا خصوص سبب؟

از دیر باز بین علمای اصول در مورد آیه‌ای که لفظی عام و سببی خاص دارد، اختلاف بوده که آیا عموم لفظ را در صدور حکم لحاظ کنند و یا خصوص سبب را. نظر مشهور آن است که عموم لفظ معتبر است. طرفداران این نظریه می‌گویند:

«ملاک عموم لفظ است؛ یعنی حکم آیه در سبب و غیر سبب جاری است و نیاز نیست از قیاس و ادله دیگر برای جریان حکم در غیر سبب استفاده کرد، زیرا با وجود نص، نوبت عمل به غیر نص نخواهد رسید.» (بهرامی و سجادی، 47/)

آن‌گونه که از بیان شهید پیداست، او نیز عموم لفظ را در صدور حکم معتبر می‌داند، لذا در هنگام جمع دو روایت سبب نزول ذیل آیه (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) (نور/6)، که یکی آیه را در شأن هلال بن امیه دانسته و دیگری در شأن عویمر عجلانی، می‌گوید:

«اینکه پیامبر 9 در ماجرای دوم (قضیه عویمر) فرمود: «درباره تو و همسرت آیه‌ای نازل شده» را می‌توان بر این حمل کرد که رسول الله حکم واقعه را توسط آیه‌ای که در شأن هلال نازل شده بود، برای عویمر تبیین کرد و حکمی که برای یک نفر صادر شده، برای دیگران هم کاربرد دارد.» (شهید ثانی، مسالک الافهام، 176/10)

او با این بیان، علاوه بر اینکه حکم را از مورد نزول به موارد مشابه تسری داده است، آن را ریشه دار در سنت رسول الله هم می‌داند.

### ب) کیفیت نقل روایات اسباب نزول

#### 1. چگونگی نقل سند

فقه شهید ثانی، فقهی استدلالی است و نه روایی، از این رو مبنای کار او نقل روایات نیست، بلکه مطلب را بر محور شرح عبارت محقق حلی و بحث پیرامون نظریات او پیش می‌برد و هنگام ارائه مستند حکم، به روایات استدلال می‌کند. او

معمولاً به ذکر سند روایات نمی‌پردازد، بلکه به عباراتی چون «لصحيحة عبد الله بن سنان عن الصادق 7» (67/2)، «بعضدها الرواية الصحيحة عن الصادق 7» (69/2)، «استنادا إلى صحيحة أبي ولاد عن أبي عبد الله 7» (99/4) و «المستند رواية أبي بصير عن أبي عبد الله 7» (32/10) و... در نقل سند اکتفا کرده و به نقل روایت می‌پردازد؛ یعنی در هر مورد به ذکر نوع و درجه صحت روایت، راوی طبقه اول و معصومی که گوینده حدیث است، اکتفا کرده است. روش او در نقل روایات اسباب نزولی که به طریق شیعه از معصوم رسیده و البته در این اثر اندکند نیز همین گونه است. مثلاً در بیان شأن نزول آیه 223 سوره بقره، سند چنین نقل شده:

«روی الشيخ في الصحيح عن معمر بن خلاد قال: «قال أبو الحسن 7: ...» (62/7)

اما درباره گفتار صحابه پیرامون اسباب نزول، به ذکر نام صحابی اکتفا کرده است (175/10؛ 363/8؛ 61/7) و حتی در مواردی با عناوینی چون «ذکروا» (175/10) و «روی» (71/7) و بدون اشاره به نام راوی، به نقل اسباب نزول می‌پردازد.

## 2. نقد روایات

روایات اسباب نزول در مسالک الافهام بدون سند نقل شده‌اند، در نتیجه نمی‌توان شاهد نقد سندی این روایات بود. اما گاهی محتوای این روایات مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. در این حالت به جزئیات این روایات هم توجه شده و از آنها استفاده شده که در ادامه به این موارد اشاره می‌کنیم. اما نقدی که به رد روایت منجر شود را تنها در جایی می‌توان دید که روایت مذکور با یک روایت سبب نزول دیگر معارض باشد و یا محصول فقهی آن با روایات فقهی رسیده از اهل بیت : تناقض داشته باشد. برای نمونه شهید تحت عنوان «لا یشب المیراث عندنا بالتعصیب» که ردی است بر قاعده تعصیب<sup>2</sup> به نقل دلایل هر دو گروه می‌پردازد؛ روایات اهل بیت : در نحوه تقسیم مازاد فروض و رد تعصیب را آورده و در بین دلایل روایی قائلان به تعصیب، به دو روایت از ابن عباس و یک



روایت اسباب نزول که از جابر رسیده اشاره می‌کند. روایت اسباب نزول به این صورت است:

«عبد الله بن محمد بن عقیل از جابر روایت کرده که سعد بن ربیع در جنگ احد به شهادت رسید. همسرش با دو دختر سعد نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! پدر این دو در جنگ احد به شهادت رسید و عمویشان تمام مال او را تصاحب کرده و این دو نمی‌توانند ازدواج کنند، مگر اینکه مالی داشته باشند. رسول الله فرمود: خداوند در این باره قضاوت خواهد کرد. و خداوند نازل فرمود: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ... (نساء / 11) بعد از آن رسول الله ﷺ عموی آن دو دختر را فرا خواند و گفت: به دو دختر دو سوم مال را بده و به مادرشان یک هشتم و باقی مال از آن تو باشد.» (103/13)

شهید در رد این روایات، به تکذیب دو مورد اول از جانب ابن عباس اشاره کرده و بعد به ناهماهنگی قاعده تعصیب با بسیاری از صورت‌های تقسیم ارثی که خود اهل سنت به آن اعتقاد دارند، توجه می‌دهد. (106-105/13)

نمونه دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، ذیل آیه (نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ...) (بقره / 223) آمده؛ شهید ثانی بعد از ذکر دو نظر فقهی متفاوت پیرامون آیه، که هر کدام شاهی از اسباب نزول دارند، به تعارض روایات اشاره کرده و روایتی را که حدیث صحیحی در تأیید آن از طریق شیعه آمده، بر می‌گزیند. (ر.ک به 61/7)

### ج) کاربرد روایات اسباب نزول در مسالک الافهام

#### 1. تأیید یک برداشت فقهی

در این جایگاه، شهید از جزئیات روایات بهره گرفته و از آنها در تأیید برداشت‌های فقهی استفاده می‌کند. از این قبیل می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) درباره اینکه در جاری شدن لعان طبق حکم آیه (وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ\* وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (نور / 6-7)، بینه نیابردن از طرف زوج



شرط است یا نه، دو قول مطرح کرده و در تأیید هر دو به اسباب نزول هم اشاره دارد. خلاصه مطلب شهید به این صورت است:

«1- بیّنه نیاوردن شرط نیست؛ به خاطر رعایت اصل و به خاطر اینکه رسول الله بین عویمر و همسرش لعان را جاری کرد و از بیّنه نپرسید.

2- بیّنه نیاوردن شرط است؛ علامه حلی و بیشتر فقها این قول را برگزیده‌اند. به این دلیل که شاهد نیاوردن در آیه شرط است و به خاطر اینکه ابن عباس در ماجرای هلال روایت کرده که رسول الله فرمود: بیّنه بیاور، وگرنه بر پشتت حد می‌زنم. سپس آیه نازل شد و حضرت رسول بین آنها لعان را جاری کرد. همچنین اگر او از لعان رویگردان می‌شد، حد می‌خورد و در این صورت با وجود بیّنه حد خورده بود؛ در نهایت اینکه لعان حجت ضعیفی است و با وجود بیّنه که حجت قوی‌تری است، به آن عمل نمی‌شود. معتقدان به این قول حالت اول را این‌گونه پاسخ می‌دهند که این دلایل عمل بر اساس اصل را منتفی کرده. به علاوه جایز است که رسول الله به حال افراد علم داشته باشد و از بیّنه نپرسد.» (180/10)

ب) در اینکه مراد از عذاب در آیه (وَيَذُرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ) (نور/8)، حد است، یکی از مؤیدهای شهید، اسباب نزول است؛

«بدون شهادت، عذابی جز حد برای آن زن نیست و حبس عذاب نامیده نمی‌شود، بلکه بر خلاف حد، دلیلی برای حبس نداریم ... و به خاطر سخن رسول خدا به هلال (آن‌گاه که همسرش را متهم کرده بود): بیّنه بیاور، وگرنه بر پشتت حد می‌زنم، و هلال گفت: سوگند به آن که تو را به حق مبعوث کرده، راست می‌گویم و قطعاً خداوند چیزی که مرا از حد مبرا کند نازل خواهد نمود. پس این آیات نازل شد.» (242/10)

ج) استفاده از اسباب نزول در تعیین معنای شرط در آیه (وَاللَّائِي يَكْسِبْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ... ) (طلاق/4):

«قول خداوند به «إِنْ ارْتَبْتُمْ»، می‌تواند پذیرای عقیده جمهور مفسران و علمایی باشد که مراد خداوند را این‌گونه تأویل می‌کنند: اگر در عده این زنان شک دارید و



به مدت آن آگاه نیستید. چیزی که به این تأویل رهنمون می‌شود، سبب نزول این آیه است که ابی بن کعب گفت: ای رسول خدا! عده گروهی از زنان در کتاب خدا نیامده؛ زنا، کوچک، زنان کهن سال و زنان باردار، پس خداوند نازل فرمود (وَاللَّائِي يَتَسَنَّ مِنَ الْمَحِيضِ... وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) «(232/9) (د) در آیه (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) (نساء / 7)، شهید در ردّ نظر کسانی که لفظ «نساء» را در آیه مشمول تخصیص می‌دانند و لفظ رجال را نه، می‌گویند:

«از آنجا که اصل در آیه عموم است، حکم کردن به ارث‌بری بعضی از زنان کفایت نمی‌کند، وگرنه مثل این تخصیص در مورد مردان نیز لازم است و عمومیت این آیه در ارث بردن زنان را این مطلب تأیید می‌کند که این آیه برای ردّ این خوی عصر جاهلیت نازل شد که آنها به زنان هیچ ارثی نمی‌دادند. چنان که این مطلب در روایت جابر از زید بن ثابت آمده و بدون عام بودن آیه، این ردّ تام نیست.»<sup>3</sup> (97/13)

## 2. تبیین بیشتر فضای آیه

گاهی بیان سبب نزول آیه در کلام شهید به منظور تبیین بیشتر فضای آیه است. برای نمونه ذیل آیات (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تَرْضُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا \* وَإِن كُنْتُمْ تَرْضُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا) (احزاب / 29 - 28) می‌فرماید:

«(از جمله احکام مخصوص به رسول الله ﷺ اینک) واجب است همسرانش را مخیر کند به برگزیدن زندگی با او و جدایی از ایشان، به خاطر این قول خداوند: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تَرْضُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ... أَجْرًا عَظِيمًا). و اصل آن مطلبی است که از آن زنان روایت شده؛ آنها به آنچه خداوند از فقر و صبر بر آن برای رسولش برگزیده بود، عیب جویی کرده و زینت دنیا را طلب می‌کردند، با آنکه حضرت رسول ﷺ آن را خوش نمی‌داشت. این باعث خشم حضرت از آنها و در نتیجه

کنارگیری یک ماهه از آنان شد و سپس این آیه نازل شد: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ ...) ایشان تخییر آنها را از عایشه آغاز کرد و آنها خدا و رسولش را برگزیدند. «(71 / 7)

### 3. بیان یک واقعه تاریخی

گاهی اسباب نزول در مسالک تنها در مقام بیان تاریخ بازگو می‌شود؛ به عنوان نمونه در ابتدای کتاب «الظهار» به اولین کسی که در اسلامظهار کرد و بعد از آن آیات 1-4 سوره مجادله نازل شد، اشاره شده؛

«و روی أن أول من ظاهر في الإسلام أوس بن الصامت من زوجته خولة بنت ثعلبة على اختلاف في اسمها و نسبها، فأنت رسول الله صلى الله عليه و آله فاشتكت منه فأنزل الله تعالى قوله: (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ ...)» (463/9)

«روایت شده اولین فردی که در اسلامظهار کرد، اوس بن صامت بود از همسرش خوله بنت ثعلبه که البته در نام و نسب همسرش اختلاف است، او نزد رسول الله آمد و از شوهرش شکایت کرد و خداوند این آیه را نازل کرد: (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ ...)»

### د) روایات جعلی اسباب نزول در مسالک الافهام

چنان که گفتیم، شهید در هنگامه تعارض روایات، تعارضی که به اختلاف در برداشت‌های فقهی منجر می‌شود، به تقویت جانب یکی از روایات پرداخته و این طبعاً غیر صحیح بودن طرف دیگر را نشان می‌دهد. شاید این از آن روست که او در مقام صدور فتوا، تعارض را غیر قابل جمع دیده و در نتیجه جانب احتیاط را گرفته؛ گرچه باز هم صراحتاً به ساختگی بودن روایت مقابل اشاره‌ای نمی‌کند. اما در چند مورد که شأن نزول به گونه‌ای به حضرت رسول 9 مربوط بوده و اثر عملی برای دیگران نداشته، روایات نادرستی را ذکر می‌کند. گرچه شروع نقل با عباراتی چون «قیل» (76 / 15) و «روی» (363 / 8) نشان دهنده اعراض او از این گونه روایات است، اما همین اندازه از نقل، بدون نقد صریح، از دانشمندی فرزانه چون شهید ثانی مورد انتظار نیست. از این موارد می‌توان به این صورت نام برد:



## 1. ماجرای ازدواج پیامبر اکرم <sup>9</sup> با زینب

شهید در کتاب «النکاح» بحثی دارد با عنوان «خصائص النبی» که در آن به برخی احکام مختص به پیامبر اکرم <sup>9</sup> در باب ازدواج پرداخته و از آن جمله عبارتی را به نقل از علامه حلی <sup>4</sup> آورده که مبنای آن یک روایت جعلی اسباب نزول است، اما اشاره صریحی به رد آن ندارد؛

«دانشمندان برای حضرت رسول خصوصیات زیادی غیر از این موارد آورده‌اند، تا اینکه برخی کتاب‌های حجیمی در این باره تصنیف کرده‌اند. علامه در «التذکره» بیش از هفتاد مورد از این قبیل را نام برده. از جمله اینکه وقتی حضرت رسول <sup>9</sup> در ازدواج با زنی رغبت می کرد، اگر همسر نداشت، اجابت این درخواست بر او واجب بود و ازدواج با او بر دیگران حرام بود و اگر همسر داشت، طلاق او بر همسرش واجب می شد، مانند قضیه زید.» (78 / 7)

عبارت پایانی نشان می دهد که این سخن بر مبنای سبب نزول نادرستی است که برخی ذیل آیه 37 سوره احزاب نقل نموده‌اند. این آیه به ماجرای ازدواج رسول الله با زینب اشاره دارد؛

(وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا) (احزاب / 37)

«(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می گفתי: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).»

مسائل خلاف عصمتی که برخی ذیل این آیه به پیامبر اکرم <sup>9</sup> نسبت داده‌اند،<sup>5</sup> اکثراً بر پایه توهمی نادرست از عبارت (وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى

النَّاسَ وَاللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ) در این آیه است. با مراجعه به احادیثی از اهل بیت حضرت رسول 9، تفسیر و سبب نزول صحیح این عبارت را می‌یابیم. به عنوان نمونه حدیث مفصلی از امام رضا 7 در این باره وارد شده که خلاصه‌ای از آن به این صورت است:

«علی بن محمد بن جهم در یک مجلس مناظره که مأمون با حضور فرقه‌های مسلمان و غیر مسلمان ترتیب داده بود، از امام رضا 7 درباره چگونگی سازگاری عبارت «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» با عصمت حضرت رسول 9 پرسید و ایشان پاسخ فرمود: خداوند نام همسران پیامبر در دنیا و آخرت را به ایشان اعلام کرده بود. از آن جمله زینب بنت جحش بود که در آن هنگام همسر زید بن حارثه بود. رسول الله نام او را آشکار نکرد تا منافقان نگویند او زنی را ام المؤمنین و یکی از همسرانش می‌خواند که در خانه مرد دیگری است و از این گفتار منافقان می‌ترسید که خداوند نازل فرمود: (وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ) (بحرانی، 472/4 و 471)

گذشته از این روایت، مطالبی که برخی ذیل این آیه به پیامبر اعظم 9 نسبت داده‌اند، اموری است که حتی با اخلاق یک انسان عادی منافات دارد و اسباب هجمه دشمنان اسلام به ایشان را آماده کرده، علاوه بر اینها با عقل نیز ناهماهنگ است. اگر حضرت رسول رغبتی به ازدواج با زینب داشت، از ابتدا این امر برایشان ممکن بود؛ زیرا او دختر عمه پیامبر بود و چنان که بعضی روایات می‌گویند، تمایلی به ازدواج با زید نداشت، بلکه با تأکید رسول الله با او ازدواج کرد و این نشان از آن دارد که ایشان رغبتی به ازدواج با زینب نداشته‌اند. به علاوه بلندای مرتبه اخلاقی پیامبر اکرم با این مطالب سازگار نیست.<sup>6</sup> (فضل الله، 317/18 - 316) ابن کثیر ذیل این آیه به کسانی که این مطالب را نقل می‌کنند، چنین خرده می‌گیرد:

«ابن ابی حاتم و ابن جریر در اینجا مطالبی را از گذشتگان نقل می‌کنند که دوست دارم آنها را به خاطر نادرستی‌شان کنار بگذارم. لذا آنها را نقل نمی‌کنم.» (ابن کثیر، 378/6)

## 2. سحر پیامبر 9

شهید در کتاب «القصاص» مسالک به مناسبت بحث درباره چگونگی قصاص کسی که با سحر موجب قتل دیگری شده، گفتار علامه حلی از قول شیخ طوسی به اینکه «سحر امری حقیقی نیست» را آورده و می‌گوید: فقها اختلاف دارند که آیا سحر امری حقیقی است، یعنی در مسحور تأثیرگذار است یا نه، مجرد تخیل است؟ و در ادامه می‌گوید:

«روایاتی هست که دلالت بر وقوع سحر در زمان رسول الله دارد، تا آنجا که گفته شده ایشان سحر شد، چنان که گمان می‌کرد کاری را انجام داده، در حالی که انجام نداده بود. در این باره بود که معوذتین نازل شد.» (76 / 15)

درباره سبب نزول این سوره دو قول مطرح است: برخی می‌گویند لبید بن اعصم یهودی پیامبر 9 را سحر کرده.<sup>7</sup> اما عده‌ای معتقدند این دو سوره تعویذی بوده از جانب خداوند برای رسول الله 9 که سخت بیمار شده بودند؛

«فی تفسیر علی بن ابراهیم حدثنی اُبی عن بکر بن محمد عن اُبی عبد الله 7 قال: کان سبب نزول المعوذتین انه وعک رسول الله صلی الله علیه و آله فنزل علیه جبرئیل بهاتین السورتین فعوزه بهما» (عروسی حویزی، 717 / 5)

«علی بن ابراهیم از پدرش از بکر بن محمد از امام صادق 7 نقل می‌کند که پیامبر اکرم به سختی بیمار شد و جبرئیل این دو سوره را فرود آورد تا ایشان را به وسیله آن دو در امان دارد.»

البته در تفسیر علی بن ابراهیم به جای لفظ «وعک»، «وعد» آمده (قمی، 12 / 450) که به نظر «وعک» صحیح‌تر باشد؛ این واژه به معنی درد و بیماری در بدن است (ابن منظور، 514 / 10) و طبیعتاً بیماری در بدن هر علتی می‌تواند داشته باشد و قراین زیادی که سحر را درباره پیامبر منتفی می‌داند، نقش علی سحر را حذف می‌کند.

شیخ طبرسی بعد از نقل داستان لبید و سحر او می‌گوید:

«این گفتار جایز نیست، زیرا کسی که ایشان را به مسحور توصیف کند، گویی که خود عقلش فاسد شده و خداوند از این سخن رویگردان است؛ (قال الظَّالِمُونَ



إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا\* أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) (سراء/47-48) ولیکن ممکن است آن یهودی که نامش رفت یا دخترانش در این کار کوشیده اما موفق نشده باشند و خداوند رسولش را به کاری که آنها به طور پنهانی کرده بودند، آگاه کرد تا آن سحر را از چاه خارج کنند و این دلیلی باشد بر صدق رسول الله. همچنین چگونه ممکن است بیماری به دلیل فعل آنها باشد، حال آنکه اگر توان آن را داشتند، پیامبر و بسیاری از مسلمانان را از شدت دشمنی به قتل می‌رساندند. (طبرسی، 865/10)

دلایل دیگری همچون مکی بودن این دو سوره و برخورد حضرت رسول با یهودیان در مدینه و مصونیت پیامبر ۹ از هر چیزی که مصداقی از سلطه شیطان بر او باشد، طبق نص قرآنی (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) (حجر/42): «تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند.» هم بر بطلان مسئله سحر دلالت دارند. (صدر و ربانی، 106-109/3. طلاق سوده بنت زمه

شهادت در سبب نزول آیه (وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ...)) (نساء/ 128) می‌گوید:

«از ابن عباس روایت شده که پیامبر اکرم ۹ قصد طلاق سوده را داشت که او گفت مرا طلاق نده و در شمار همسرانت باقی بگذار، اما نوبتی را برای من قرار نده و آن را به عایشه بده، پس این آیات نازل شد.» (8/ 363)

به نظر می‌رسد که این سبب نزول خالی از اشکال نباشد؛ وقتی در منابع تاریخ و تفسیر درباره علت تصمیمی که به پیامبر ۹ نسبت می‌دهند، جستجو می‌کنیم، فقط یک علت را ذکر می‌کنند و آن پیر شدن سوده است.<sup>8</sup> این در حالی است که ما این رفتار را که کسی همسرش را به خاطر کهولت سن طلاق بدهد در شأن یک مؤمن عادی نمی‌دانیم، چه رسد به رسول خدا. رسولی که (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) (نجم/3) درباره او فرود آمده، لذا هیچ چیز را بر اراده خدا بر نمی‌گزیند، طلاق گفتن او هم با اراده الهی است و جز به خاطر دوری از زینت‌های دنیا نخواهد بود؛ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ



أُمَّتُكُمْ وَأَسْرَحُكُمْ سَرَاةً جَمِيلًا) (احزاب / 28): «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را به طرز نیکویی رها سازم!»

درباره پیامبری که در اوج جوانی و حُسن با بانویی چهل ساله ازدواج کرد، نمی‌توان چنین بی‌پروا سخن گفت. اما اینکه در این روایت به سن زیاد سوده اشاره شده، قابل تأمل است. درست است که او بیوه سکران بن عمرو بود و از او چند فرزند داشت (طبری، 600-601/11)، اما به نظر نمی‌رسد که شرایطی بسیار متفاوت از ام سلمه داشته باشد. ام سلمه، بیوه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال، همراه با ابوسلمه دو بار به حبشه هجرت کرد و در سال چهارم هجری، بعد از وفات همسرش، در حالی با حضرت رسول ﷺ ازدواج کرد که چهار فرزند از ابوسلمه داشت. (همان، 603-604) سوده هم طبق نقل طبری همراه با همسرش در دومین هجرت به حبشه شرکت داشت و بعد از بازگشت به مکه، همسرش را از دست داده (همان، 600) و در دهمین سال نبوت پیامبر با ایشان ازدواج کرد و همراه با ایشان به مدینه هجرت نمود. (ذهبی، 288/3)

درباره تاریخ وفات سوده، دو نظر وجود دارد: 1- سال 54 در زمان حکومت معاویه (طبری، 600/11؛ ذهبی، 288/3) 2- انتهای خلافت عمر (ابن کثیر، 144/7؛ ابن عبد البر، 1867/4) که سال 23 هجری است. (ابن جوزی، 329/4) و سن او را در هنگام وفات، 80 سال دانسته‌اند. (مقریزی، 34/6)

در این صورت، طبق نظر اول، سوده هنگام وفات پیامبر ﷺ 36 سال داشته و طبق نظر دوم، 67 سال. البته این را هم باید در نظر داشت که سوره نساء، که آیه 128 آن مورد بحث ماست، در طول سال هفتم هجری و در مدینه نازل شده (ابن عاشور، 6/4)، لذا سوده هنگام نزول آیه حدوداً 33 یا 64 ساله بوده است. در حالت اول که قضیه منتفی است و در حالت دوم، سن او در هنگام ازدواج با رسول الله ﷺ 54 سال بوده. از این رو کسی نمی‌تواند ادعا کند که حضرت رسول به خاطر جوانی‌اش با او ازدواج کرده که حال به خاطر پیری طلاق گوید.



به نظر می‌رسد تنها فایده این گونه اخبار برای برخی، اثبات برتری عایشه نسبت به دیگر همسران رسول الله است. ابن کثیر به نقل از عروه دربارہ این آیه می‌گوید:

«خداوند دربارہ سوده و زنان مانند او این آیه را نازل کرد: (وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا) و این به این خاطر بود که سوده به سن پیری رسید و ترسید که رسول الله از او جدا شود و در نتیجه جایگاهش را نسبت به ایشان از دست بدهد. او که به علاقه پیامبر به عایشه و جایگاه او نزد پیامبر آگاه بود، نوبت خود را به عایشه بخشید و پیامبر هم پذیرفت.» (بن کثیر، 2 / 378)

آخرین نکته اینکه در سبب نزول این آیه، ماجرای دیگری هم نقل شده که آن را در شأن دختر محمد بن مسلمه، همسر رافع بن جریح می‌داند که پا به سن گذاشته بود و همسرش با دختری جوان ازدواج کرد و او از ظلم رافع در حق خود می‌ترسید. (قمی، 1/154)<sup>9</sup>

#### هـ) منابع شهید ثانی در نقل اسباب نزول

شهید ثانی در نقل اسباب نزول به منبع آن اشاره‌ای نمی‌کند. فقط گاهی طریق آن را که روایت خاصه (62/7) یا عامه (61/7) است ذکر کرده، اما با توجه به منبع یابی مصححان کتاب می‌توان گفت که بخش عمده این روایات از منابع اهل سنت نقل شده‌اند. بعضی از این منابع عبارتند از: مسند احمد، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، سنن ابی داود، سنن ترمذی، تفسیر طبری، المعجم الکبیر طبرانی، جامع الاحکام قرطبی، الدر المنثور و المستدرک حاکم.

از منابع شیعه نیز به تفسیر قمی، التبیان، تهذیب، استبصار، تفسیر عیاشی، وسائل الشیعه و مجمع البیان اشاره شده است.



## پی‌نوشت‌ها:

1- نام او در کتاب دیگر شهید با نام «الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية» (171/1)، به این صورت بیان شده: الشيخ شمس الدين محمد بن أبي النحاس.  
2- تعصیب از عصبه گرفته شده و آن از عصابه، به معنی عمامه که سر را احاطه می‌کند، اخذ شده. به پدر، پسر، برادر و عموی فرد عصبه گفته‌اند؛ چون به مانند عمامه اطراف او را احاطه کرده‌اند. (محمود، 474 / 1) اصطلاح تعصیب در بحث ارث آنجا به کار می‌رود که فریضه از مجموع سهام افراد بیشتر باشد. (عاملی، 46) در این حالت اهل سنت معتقدند که زیاده را باید به عصبه میت داد، بی آنکه از مازاد به صاحبان فروض سهمی بدهند. اما شیعه بر اساس ادله‌ای که از اهل بیت صادر شده، آن را نمی‌پذیرد؛ بنابراین چیزی از ترکه میت به عصبه داده نمی‌شود. مثلاً اگر ترکه میت دو دختر و یکی از والدین باشد، دو سوم، فریضه دو دختر است و یک ششم، سهم یکی از والدین، پس یک ششم زیاد می‌آید. از نظر ما این زاید به پنج سهم تقسیم می‌شود و به نسبت چهار سهم برای دو دختر و یک سهم باقی مانده برای یکی از والدین خواهد بود و چیزی به عصبه داده نمی‌شود. (فیض، / 306)

3- همچنین ر.ک به کتاب «الخلع» که شهید در بیان اینکه در طلاق خُلْع، که جواز آن از آیه (لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ) (بقره/229) استفاده می‌شود، کراهت زن از ادامه زندگی با همسرش شرط است، این مطلب را با روایاتی از شیعه بیان داشته است. (مسالک الافهام، 409/9) و در مقام تأیید به سبب نزول آیه هم اشاره می‌کند. برای اصطلاح خُلْع ر.ک به: مشکینی، 227/ و سعدی، 120/

4- عبارت علامه در التذکره به این صورت است:

«کان اذا رغب 9 فی نکاح امرأة فان کانت خلیة فعلیها الاجابة و یحرم علی غیره خطبتها و للشافعية وجه انه لا یحرم و ان کانت ذات زوج و جب علی الزوج طلاقها لینکحها کقضیه زید و لعل السرّ فیه من جانب الزوج امتحان ایمانه و اعتقاده بتکلیفه

النزول عن اهله و من جانب النبی ﷺ ابتلاؤه ببلیة البشرية و منعه من خائنة الاعین و من الاضمار الذی یخالف الاظهار كما قال تعالی: (وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ) و لا شیء ادعی الی غض البصر حفظه من المحابة الاتفاقیة من هذا التكلیف و لیس هذا من باب التخفیفات كما قاله الفقهاء بل هو فی حقه غاية التشدید اذ لو كلف بذلك آحاد الناس لما فتحوا عینهم فی الشوارع خوفاً من ذلك و لهذا قالت عایشه لو كان ﷺ یخفی آية لاخفی هذه.» (حلی، / 567)

5- ر.ک به: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، 563/8؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن أبی حاتم)، 3137/9؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، 10/22؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، 202-201/5؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، 204/11؛ کنز الدقائق و بحر الغرائب، 392/10.

6- همچنین ر.ک به: صدر، موسی، و ربانی، حسن، «جعل و تحریف در روایات اسباب نزول»، پژوهش های قرآنی، ش 1، صص 79-106.

7- تفسیر فرات کوفی، 619/؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، 933/4؛ بحرالعلوم، 637/3؛ البرهان فی تفسیر القرآن، 814/5؛ و برای بررسی سندی این روایات ر.ک به: صدر، موسی، و ربانی، حسن، «جعل و تحریف در روایات اسباب نزول»، پژوهش های قرآنی، ش 1، صص 79-106.

8- ابن کثیر، 377/2؛ التبیان فی تفسیر القرآن 346/3، همچنین ر.ک به: مجمع البیان، 183/3؛ البحر المحیط، 86/4 و الاستیعاب، 1867/4.

9- همچنین ر.ک به: مجمع البیان، 183/3؛ التبیان فی تفسیر القرآن 346/3 و تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، 380/2.



منابع و مأخذ:

1. قرآن کریم، با استفاده از ترجمه‌های آیتی، عبدالمحمد؛ پاینده، ابوالقاسم؛ صفارزاده، طاهره؛ فولادوند، محمد مهدی؛ مکارم شیرازی، ناصر.
2. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، به تحقیق: عبدالقادر عطا، محمد؛ عبدالقادر عطا، مصطفی، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1412ق.
3. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
4. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله؛ الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، به تحقیق: بجاوی، علی محمد، چاپ اول، بیروت، دار الجیل، 1412ق.
5. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ البداية و النهایة، بیروت، دار الفکر، 1407ق.
6. \_\_\_\_\_؛ تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1419ق.
7. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، 1414ق.
8. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، تهران، بنیاد بعثت، 1416ق.
9. بهرامی، محمد، سجادی، ابراهیم؛ «آشنایی با دانش اسباب نزول»، پژوهش‌های قرآنی، ش 2، تابستان 1374، صص 64-35.
10. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، چاپ اول، قم، اسراء، 1378ش.
11. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل؛ منتهی المقال فی أحوال الرجال، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت .:، 1416ق.
12. حکیم، محمد باقر؛ علوم القرآن، چاپ چهارم، بی‌جا، المجمع العالمی لاهل البيت، 1425ق.
13. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی؛ تذکرة الفقهاء، بی‌جا، مکتبة الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریة، بی‌تا.
14. خوبی، ابو القاسم؛ معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، بی‌جا، بی‌نا، 1413ق.
15. ذهبی، شمس الدین محمد؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، به تحقیق: تدمری، عمر عبدالسلام، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربی، 1413ق.
16. زرقانی، عبدالعظیم؛ مناهل العرفان، چاپ اول، بیروت، دار الاحیاء، 1416ق.

17. سبحانی، جعفر؛ موسوعة طبقات الفقهاء، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
18. سعدی، ابو جیب؛ القاموس الفقہی لغةً و اصطلاحاً، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
19. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ مسالك الافهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، 1413ق.
20. \_\_\_\_\_؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، به تحقیق کلانتر، محمد، چاپ اول، قم، کتاب فروشی داوری، 1410ق.
21. صدر، موسی و ربانی، حسن؛ «جعل و تحریف در روایات اسباب نزول»، پژوهش‌های قرآنی، ش 1، بهار 1374، صص 79-106.
22. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، 1372ش.
23. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الأمم و الملوک، به تحقیق: ابوالفضل ابراهیم، محمد، چاپ دوم، بیروت، دار التراث، 1387ق.
24. عاملی، یاسین عیسی؛ الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
25. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه؛ نور الثقلین، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، 1415ق.
26. فضل الله، محمد حسین؛ من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، 1419ق.
27. فیض، علیرضا؛ مبادی فقه و اصول، تهران، دانشگاه تهران، 1376ش.
28. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، چاپ چهارم، قم، دار الکتاب، 1367ش.
29. محمود، عبد الرحمان؛ معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیة، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
30. مسعودی، محمد مهدی؛ «حوزه ارتباط اسباب نزول و تفسیر»، پژوهش‌های قرآنی، ش 1، بهار 1374، صص 35-78.
31. مشکینی، میرزا علی؛ مصطلحات الفقه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
32. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی؛ إمتاع الأسماع، به تحقیق: نمبسی، محمد عبد الحمید، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1420ق.